

می بلرزد عرش از مدح شقی^۱

(درباره‌ی تملق‌گویی و چاپلوس‌پروری)

چاپلوسی و مدح، گوینده را خفیف و خوار، و شنونده را خودشیفته و متکبر می‌کند. این کار مشکلات و عیوب را می‌پوشاند، مسئولیت‌ها را نادیده می‌گیرد و انتظار و توقع تأیید و تمجید را در خودشیفتگان و برتری‌طلبان حکومت، نظام‌های اداری، دانشگاه و خانواده به وجود می‌آورد، و رفته‌رفته - به علت منفعت‌طلبی و ترس مردم مطیع - به صورت امری طبیعی و قاعده‌ی بازی در چنین جامعه‌ای درمی‌آید؛ ما با دست خودمان شرط و شروط زندگی در این جامعه، و بهره‌مندی از حقوق مان را دشوارتر می‌کنیم.

با تملق‌گویی، ما روی دیگران نیز فشار زیادی می‌گذاریم برای این که آنها نیز مطیع باشند و خوش خدمتی کنند؛ آنها که مجیزه‌گوی قدرت نیستند - در این جامعه‌ی هم‌رنگ - «گاو پیشانی سفید» می‌شوند و «بیگانه» یا حتی «دشمن»ی که راستی و صداقتش، قدرتمندان را می‌ترساند و به دیگران رباکار و تابع، احساس گناه و گاه حتی نفرت می‌دهد.



● تعریف آن است که دشمن بکند.^۲

ضرب‌المثل فارسی

● (بنمای به صاحب نظری گوهر خود را)

عیسی نتوان گشت به تصدیق خری چند

صائب تبریزی

● چاپلوس، احمقی است که [با ستایش‌اش] مرا تحقیر می‌کند یا فرومایه‌ای است که مرا می‌فریبد.

ضرب‌المثل چینی

● چاپلوسی، هم چاپلوس را فاسد می‌کند و هم طرف مقابل را.

ضرب‌المثل انگلیسی

● گلوی چاپلوس یک قبر گشوده است.

ضرب‌المثل ایتالیایی

□ پیامبر(ص): از مدح‌گویی یکدیگر بپرهیزید، که این کار [به منزله‌ی] سر بریدن است.

□ پیامبر(ص): اگر مردی با کاردی تیز و بُزان به شخصی حمله کند، برای او بهتر است تا این که روی او را بستانید.

□ امام حسن(ع): روایت شده که مردی در حضور پیامبر(ص) مردی را مدح کرد. حضرت فرمود: وای بر تو! گردن رفیقت را بریدی. اگر این مدح تو را بشنود، رستگار نمی‌شود. سپس فرمود: اگر یکی از شما ضرورتی دید [که برادرش را بستاند] بگوید: فلانی را دوست دارم. ولی از باطن و عاقبت هیچ کس خبر ندارم، حسابش با خداست و به نظر می‌رسد که چنین [خوب و قابل ستایش] باشد.

□ ام‌العلاء گفت: وقتی عثمان بن مظعون - که خدا از او خشنود باشد - وفات نمود، من گفتم: رحمت خدا بر تو ای ابوالسائب! گواهی می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است.

رسول خدا(ص) فرمود: «از کجا می‌دانی که خدا او را گرامی داشته است؟ یقین پروردگارش به او رسید [مرگ به سراغش آمد] و من برایش امید خیر و خوبی دارم؛ به خدا قسم من که فرستاده‌ی خدا هستم نمی‌دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد.»

□ امام حسن عسکری(ع): هرکس فردی را که استحقاق ستایش ندارد بستاند، خود را در مقام اتهام و بدگمانی قرار داده است.

□ امام علی(ع): مبدا کسی را به صفتی که در او نیست بستایی، زیرا کردار او، صفت او را چنان که هست نشان می‌دهد و دروغ تو را آشکار می‌سازد.

□ امام علی(ع): بزرگترین پستی، ستودن [شخصی یا چیزی] نکوهیده است.

□ امام علی(ع): از زشت‌ترین عیب‌ها ستودن فرومایگان است.

□ امام علی(ع): بزرگترین گناهان، پاک شمردن بدکاران است.

□ پیامبر خدا(ص): هرکس حکمران ستمگری را مدح گوید و از سر چشمداشت به او خود را در برابرش خفیف و خوار گرداند، همسفر او به سوی آتش باشد.

□ امام باقر(ع): ای بسا که مردی با کسی روبه‌رو می‌شود و [در تملق] به او می‌گوید: «خداوند دشمنت را سرنگون کند»، حال آنکه او را دشمنی جز خداوند نیست.

□ **امام علی (ع):** کسی که تو را به آنچه در تو نیست بستاید، [در واقع] تو را مسخره می‌کند. پس اگر از تو بهره‌ای به او نرسد، در نکوهش و هجو تو می‌کوشد.

□ **امام علی (ع):** در شگفتم از کسی که از بدی او چیزی گفته می‌شود که می‌داند در وجود او هست و با این حال ناراحت می‌شود! در شگفتم از کسی که به خوبی‌ای ستوده می‌شود که می‌داند در او نیست و با این حال خوشحال می‌شود!

□ **امام علی (ع):** کسی که تو را به آنچه نداری بستاید، اگر عاقل باشی، این کار [در واقع] نکوهش توست.

□ **امام باقر (ع) -** به جابر بن یزید جُعیفی - فرمود: اگر ستایش شدی، شاد مشو و اگر نکوهش شدی، بی‌تابی مکن و پیرامون آنچه در باره‌ی تو گفته شده است بیندیش. اگر دیدی که آنچه گفته‌اند در تو هست، مصیبتِ افتادن از چشم خداوند عزّوجلّ، به سبب خشمناک شدن ات از حقیقت، بزرگ‌تر از مصیبتِ افتادن از چشم مردم است، که از آن بیمناکی؛ و اگر خلاف آن چیزی باشی که گفته‌اند، این خود ثوابی است که بی‌رنج به دست آورده‌ای. و بدان که تو دوست [و پیرو] ما نیستی مگر آن‌گاه که اگر همه همشهریان ات بر ضد تو همداستان شوند و بگویند: «تو مرد بدی هستی»، این سخن تو را اندوهگین نسازد و اگر بگویند: «تو مرد خوبی هستی»، این سخن شادمان ات نگرداند؛ در عوض خودت را با قرآن بسنج. اگر پوینده‌ی راه آن بودی و به آنچه به بی‌اعتنایی به آن فراخوانده است بی‌اعتنا و به آنچه بدان ترغیب کرده است راغب بودی، پس پایداری کن و شاد باش، زیرا که [بدین ترتیب] آنچه درباره‌ی تو گفته شده به تو زبانی نرساند. و اما اگر از قرآن جدا بودی، پس چه چیز است که [به‌هنگام ستایش یا نکوهش مردم] تو را در مورد نفست می‌فریبد؟

□ **امام علی (ع) -** به مردی که در ستودن او به گزافه سخن گفت - فرمود: من کمتر از آنم که بر زبان آری و برتر از آنم که در دل داری. (نهج البلاغه، حکمت ۸۳)

□ **امام حسن (ع) -** در پاسخ مردی که از آن حضرت خواست که پندش دهد - فرمود: مبادا مرا بستایی، زیرا من خودم را بهتر از تو می‌شناسم؛ یا مرا دروغگو شماری، زیرا کسی که دروغگو شمرده شود رأی و نظرش [در نزد مخاطب] اهمیت و اعتباری ندارد؛ یا از کسی نزد من غیبت کنی. مرد گفت: اجازه دهید بروم. حضرت فرمود: آری، هرگاه که خواستی [برو].

□ **امام علی (ع):** کسی که از تو ستایش می‌کند، با تعریف دروغین و ستایش بی‌اساس، خرد تو را می‌فریبد و با تو دغلی و خیانت می‌ورزد و اگر عطای خود را از او دریغ کنی یا احسانت را از وی باز داری، آن‌گاه داغ هر ننگی را بر تو بزند و هر زشتی و عیبی را به تو نسبت دهد.

□ **امام علی (ع):** آن‌که تملّق و چاپلوسی او بسیار شد، خوشرویی واقعی او معلوم نشود. (غرالحکم)

□ **امام علی (ع):** [در توصیف دورویان فرمود:] برای هر اندوهی اشک‌ها [ی دروغین] در اختیار دارند! به یکدیگر مدح و ستایش قرض می‌دهند، و پاداش آن را انتظار دارند. اگر درخواست کنند، پای بفرسند، و اگر به سرزنش نشینند پرده‌داری کنند، و اگر داوری کنند از اندازه درگذرند. برای هر حقی باطلی فراهم ساخته، و برای هر راست‌ایستاده‌ای کج‌کننده‌ای، و برای هر زنده‌ای قاتلی! [...] «آنها دارودسته‌ی شیطانند، هان بدانید که بی‌گمان دارودسته‌ی شیطان همان زیانکارانِ سرمایه‌باخته‌اند.» [سوره مجادله، آیه ۱۹] (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴)

□ **امام علی (ع):** ستایش کردن کسی بیشتر از شایستگی او، چاپلوسی است، و کوتاهی ورزیدن از ستودن بسزا، نوعی درماندگی است یا گونه‌ای از حسد. (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۷)

□ **امام علی (ع):** کمتر پیش می‌آید که زبان در بیان زشتی‌ای یا احسانی انصاف داشته باشد.

□ **امام علی (ع):** هرگاه ستودی مختصر گو و هرگاه نکوهیدی از آن بزن و کوتاهش کن.

• سخن چاپلوس، عمل زهر آگین است. ضرب‌المثل لاتین

• چاپلوسی‌های آدم بد، می‌خواهد خیانتش را بیوشاند. ضرب‌المثل لاتین

• هر آدم چاپلوسی به خرج کسانی زندگی می‌کند که به حرف‌هایش گوش می‌دهند. لافوتن

• کسی که در حضور همه تعریف می‌کند، در خلوت غیبت می‌کند. ضرب‌المثل انگلیسی

• عروسی را که مادر ستاید، برای دایی خوب است. ضرب‌المثل فارسی

• نه از خودت تعریف کن و نه بدی خود را بگو؛ اعمال همه چیز را نشان خواهند داد. ضرب‌المثل انگلیسی

• دشنام ز مردم به که مدح از نامرد (شیرت بخورد به که سگت ناز کند) محمد ظاهر نصرآبادی

• تمجیدِ ناحق، هجو است در ثفا فیه. ضرب‌المثل انگلیسی

• کسی که چاپلوسی را می‌پسندد، لایق چاپلوسان است.

شکسپیر

• کسی که از چاپلوسی خوشش می‌آید پس از مدتی توانش را خواهد پرداخت.

ضرب‌المثل لاتین

• از دست‌بوس میل به پابوس کرده‌ای

• خاکت به‌سر ترقی معکوس کرده‌ای

ضرب‌المثل فارسی

• چیزهای خوب را باید ستایش کرد.

ضرب‌المثل انگلیسی

• چاپلوسی آسان‌تر از ستایشی بیجا است.

ضرب‌المثل آلمانی

• آدم وقتی از چیزی که دوست دارد تمجید می‌کند، در واقع خویش را ستوده (یا نکوهیده) است.

ضرب‌المثل لاتین

• چاپلوسی در سانن پذیرایی می‌نشیند اما صداقت و حق‌گویی از در بیرون رانده می‌شود.

ضرب‌المثل انگلیسی

• چاپلوس، دشمن مخفی است.

ضرب‌المثل مجارستانی

□ امام علی (ع): ای مردم! بدانید که هر کس از سخن دروغ و ناحق درباره خود رنجیده شود، خردمند نیست و هر کس از مدح و ثنای نادان درباره خود خوشحال شود، حکیم نباشد.

□ امام علی (ع): آن که در جایی که شایسته نیست و به کسی که سزاوار نیست نیکی کند، بهره‌ای از کار خود نمی‌برد جز ستایش فرومايگان، و ثنا و درود بدکاران و گفتار نادانان، [و این نیز] تا آن‌گاه که به ایشان چیزی دهد. چه دست بخشنده‌ای دارد که از احسان در راه خدا خودداری می‌کند و بخل می‌ورزد! (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۲)

□ امام علی (ع): بدترین مدح و ثنا آن است که بر زبان بدان و اشرار جاری گردد. (غیرالحکم)

□ امام علی (ع): نادان‌ترین مردم کسی است که فریفته شود به سخن ستایشگر چاپلوسی که بدی و زشتی او را در نظرش زیبا جلوه می‌دهد و شخص خیرخواه او را در نظرش منفور می‌سازد.

□ پیامبر خدا (ص): دوست داشتن مدح و ثنا [شخص مدح‌شده و مردم را] نسبت به دین و آیین درست، کور و کر می‌سازد و شهرها را [از اهلس] خالی می‌کند.

□ رسول خدا (ص): به چهره‌ی مدح‌گویان [متملق] خاک پاشید.

□ گمان مبر کسانی که بدانچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند به آنچه نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، قطعاً گمان مبر که برای آنها نجاتی از عذاب هست. (سوره آل‌عمران، آیه ۱۸۸)

□ پیامبر خدا (ص): هر که بگوید: «من از همه مردم بهترم»، او بدترین مردم است و هر که بگوید: «من بهشتی هستم»، او دوزخی است.

□ امام علی (ع): بسا کسی که با نعمتی که بدو دهند به دام [استدراج] = غفلت از شکر، و زوال و هلاکت تدریجی شخص به علت کفران نعمت‌ها و مواهبی که در زندگی به او داده شده است [افتاده، و در اثر پرده‌پوشی بر گناهای فریفته گشته، و با تمجیدی که از او می‌شود آرموده شده است؛ و خدا هیچ‌کس را به چیزی نیازموند چون مهلتی که به وی عطا فرمود. (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۶)

□ «آنها که از گناهان بزرگ و زشت‌کاری‌ها - جز لغزش‌های کوچک - خودداری می‌ورزند، پروردگارت [نسبت به آنها] فراخ‌آمزش است. [...] پس خودتان را پاک بشمارید؛ او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده دانتر است.» (سوره‌ی نجم، آیه ۳۲)

□ امام علی (ع) - در وصف پرهیزگاران - فرمود: هرگاه فردی از آنها به پاکی ستوده شود، از آنچه درباره‌اش می‌گویند هراسان می‌شود و می‌گوید: من خود را بهتر از هر کس می‌شناسم و پروردگارم مرا بهتر از خودم می‌شناسد. خداوندا! مرا به سبب آنچه درباره‌ام می‌گویند، مواخذه نکن، و بهتر از آنچه که در حقم گمان می‌برند، قرارم ده و آنچه را [از گناهان من] که مردم از آن بی‌خبرند، بر من بیخشی و بیامرز.

□ امام صادق (ع) - در پاسخ به کسی که پرسید: آیا رواست کسی خود را بستاید؟ - فرمود: اگر چاره‌ای از این نباشد، آری؛ آیا نشنیده‌ای این سخن یوسف را [به پادشاه مصر که کشورش در معرض قحطی بود و پاکی و دانش یوسف بر او آشکار شده بود] که: «مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگاهبانی دانا هستم» و این سخن [هود (ع)] بنده صالح را [به قوم گمراه خویش] که: «من خیرخواه و امین شما هستم»؟

□ امام علی (ع) - در بخشی از عهدنامه خود به مالک اشتر آنگاه که او را به مصر می‌فرستاد - نوشت: آن‌کس را بر دیگران بگزین که از همه‌کس به گفتن سخن تلخ حق گویاتر است، و در اموری که در اثر هوای نفس از تو سر می‌زند - و خدا آن را از دوستانش ناپسند دارد - کمتر یاریت کند؛ هرچند که برخلاف هوا و خواست تو باشد! به اهل پارسایی و راستی پیوند و آنها را چنان

پرورش ده که به ستایش و چاپلوسی تو نپردازند، و [با ستایش تو] به کاری که نکرده‌ای بیهوده شادمانت نسازند؛ زیرا که ستودن فراوان، کبر و نخوت پدید آرد و به سرکشی کشاند.

□ پیامبر خدا (ص) - به اسود بن سریع که در ثنای خدا و مدح پیامبر (ص) شعری سروده بود - فرمود: ابیاتی را که در ثنای خدا گفته‌ای بخوان و آنچه را که در مدح من گفته‌ای واگذار.

□ امام علی (ع) در صفین خطاب به یارانش درباره‌ی حقوق خداوند و مردم سخن می‌گفت یکی از اصحابش برخاست و ضمن ستودن او، دریافتن و قبول سخن وی و فرمانبرداری خود را اعلام نمود. امام فرمود: «... [بسا مردمی که مدح و ثنا را، پس از رنج و مجاهدت، شیرین می‌بایند؛ لیکن مرا به نیکی مستایید تا از عهده‌ی حقوقی که خداوند و شما بر من دارید، و هنوز از ادای آن فارغ نشده‌ام، برایم و واجب‌هایی که هنوز بر گردنم باقی است ادا نمایم. پس با من به آن شکل که با گردن‌کشان سخن می‌گویند، سخن مگویند و آنچه‌ای که در پیشگاه حاکمان جبار خود را جمع و جور می‌کنند، در حضور من نباشید و با ظاهرآرایی و چاپلوسی و تملق با من رفتار مکنید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و گمان مبرید که من خواهان آنم که مرا بزرگ بشمرید؛ زیرا آن کس که شنیدن سخن حق یا پیشنهاد اجرای عدالت به او برایش سنگین باشد، مسلماً عمل به حق و عدالت برایش دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن سخن حق یا مشورت دادن در عدالت خودداری نکنید، زیرا من خویشان را آنچه‌ای والا نمی‌پندارم که بری از خطا باشم و از اشتباه در کارهایم ایمن نیستم مگر آنکه خداوند مرا در کار نفس کفایت کند که بیش از من مالک آن است. همانا من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶)

نراقی، در کتاب معراج السعاده، تحلیلی دارد بدین مضمون که دوست‌داشتن تمجید، و ترس از این‌که دیگران بد ما را بگویند، نتیجه‌ی دلبستگی ما به حفظ داشته‌ها، جایگاه و هویت دروغین مان است؛ چنین است که ما با این وابستگی‌ها و توهم‌ها به زنجیر کشیده می‌شویم: سخن گفتن، سکوت، و انتخاب‌های ما، مطابق عرف یا بنا بر خوشامد دیگران شده است؛ به اشتیاق تأیید و با ترس از مذمت مردم، نیکی و بدی، و حق و باطل را نادیده می‌گیریم و حتی آرزوهای خویشان را در این میانه قربانی می‌کنیم؛ کارهای بایسته و ضروری را رها کرده‌ایم و به ساز دیگران می‌رقصیم؛ نه به چیزی بهتر (از آنچه رایج و مرسوم است) فرا می‌خوانیم و نه از ستم‌ها و ضایع شدن حقوق خویش و مردم، باز می‌داریم.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «این است و جز این نیست که مردمان هلاک شدند به واسطه‌ی پیروی از هوی، و دوست داشتن مدح و ثنا.»^۳

به من بگو...

به من بگو باهوش

به من بگو مهربان

به من بگو با استعداد

به من بگو بانمک

به من بگو با احساس، خوشگل و دانا

به من بگو بی‌عیب و نقص

ولی راستش را بگی‌ها!



آئینه آئینه...

ملکه: آئینه، آئینه‌ی روی دیوار،

بگو ببینم، چه کسی از همه زیباتر است؟

آئینه: سفیدبرفی، سفیدبرفی، سفیدبرفی -

امشب یک میلیون بار این را به شما گفته‌ام.

ملکه: آئینه، آئینه‌ی روی دیوار

می‌دانی چه می‌شود اگر بزنم بیندازم ت زمین؟

ترق و تروق می‌شکنی و هزار تکه می‌شوی،

شیشه‌ات خرد می‌شود و روانه‌ی سطل آشغال می‌شوی،

قابات کج و کوله می‌شود و می‌افتد این جا روی زمین.

آئینه: خیلی خُب... خیلی خُب... فقط یک بار دیگر ازم بپرس.

ملکه: آئینه، آئینه‌ی روی دیوار،

بگو ببینم، چه کسی از همه زیباتر است؟

آئینه: شما... البته... شما... معلومه شما!

زیباتر از همه شماید! شما، شما، شما.

شل سیلوراستاین

خودشیفته چگونه خودش را نابود می‌کند

شکسپیر، نمایشنامه‌نویس و شاعر بزرگ انگلیسی، حکایت می‌کند که پادشاهی به نام «لیر» سه دختر داشت و آن‌گاه که به کهولت سن رسید تصمیم گرفت که در حضور درباریان، سرزمین خویش را بین دخترانش تقسیم کند و خود در هر ثلثی از سال نزدیکی از آنها مهمان شود و چند روزه‌ی آخر عمر را، دور از مسئولیت دشوار حکمرانی، در راحتی و آسایش به سر برد. اما لیر برای تقسیم کشورش قاعده‌ای عجیب پیشنهاد می‌کند:

تمام رودخانه‌های پر برکت و چمن‌زارهای گسترده و پردامنه‌اش اعطا می‌کنیم. [...] اکنون ببینیم دومین دختر ما، ریگان عزیز چه می‌گوید؟ لب بگشای!

ریگان: سرورم! من نیز هم‌جنس و عیار خواهرم هستم [...] در اعماق قلب پر از محبت و وفایم در می‌یابم که او غلیان عشقم به شما را وصف می‌کند اما شدت عشق مرا تمام و کمال نمی‌رساند. زیرا اعتراف می‌کنم که از همه لذت‌ها و خوشی‌هایی که نفس آدمی می‌تواند از آن بهره‌مند شود، بیزارم مگر عشقِ دلاویزم به شما ای خداوندگارم که تنها مایه‌ی خوشبختی و سرخوشی‌ام است.

لیر: برای تو و بازماندگان تو برای همیشه این ثلث دوم پنهان‌تر از قلمرو زیبایمان که از وسعت و بها و طراوت کمتر از آن نیست که به گانریل اعطا کرده‌ایم پایدار بماند. اکنون ای مایه مسرت و ای آخرین ما [...] چه داری برای گفتن تا ثلثی پربرکت‌تر از آن خواهرانت نصیبت شود؟ لب بگشای!

لیر: بازگوید که کدامیک از شما را باید به دیده‌ی بهترین دوستدار خود بنگریم تا سخاوتمندانه‌ترین بخشش خود را به آن کسی ارزانی داریم که دوستی ما را بیشتر در دل داشته باشد و شایستگی بیشتری در بیان و ابراز آن نشان دهد.

گانریل، ای فرزند ارشد ما! نخست تو سخن بگوی.

گانریل: سرورم. مهر من به تو چنان بسیار است که سخن را یارای شرح آن نیست. من تو را از نور دیده و عمر طولانی و آزادی گرامی تر می‌دارم؛ بیش از آنکه به سنجش درآید. [...] شما را همتای زندگانی با همه زیبایی‌ها و سلامت و لطف و افتخارات آن می‌دانم [...] و باز هم تو را بیش از همه اینها دوست می‌دارم. **گردلیا:** [با خود] چه کاری از گردلیا ساخته است؟ هیچ مگر مهر ورزیدن و دم فرو بستن.

لیر: [به نقشه اشاره می‌کند] ما به تو ای خانم، همه‌ی این حدود را، درست از این حد تا به آن حد با جنگل‌های پرسایه‌اش و با تمام دشت‌های سبز و خرمی که پیرامون آن را غنی ساخته‌اند و با

گُردلیا: شهریار! هیچ.

لیر: هیچ؟

گُردلیا: آری، هیچ.

لیر: هیچ نگویی، هیچ نصیبت می‌شود. سخن بگویی.

گُردلیا: شوربختم که زبانم دلم را یاری نمی‌کند. محبت من به شما در حد محبت یک فرزند است نسبت به یک پدر، نه کمتر و نه بیشتر ای شهریار.

لیر: چه می‌گویی گُردلیا؟ سخنت را اندکی اصلاح کن، مبادا روزگار و سعادت‌ات را تباه سازی.

گُردلیا: شهریار نیک‌نهادم، شما مرا به جهان آورده‌اید، بزرگ کرده‌اید و دوستم داشته‌اید. بر من است که تمامی این الطاف را سزاوارانه تلافی کنم؛ از شما اطاعت کنم، دوست‌تان بدارم و مهم‌تر از همه اکرام‌تان کنم. در عجبم که اگر خواهران من ادعا می‌کنند که شما را دوست می‌دارند و بس، پس چرا شوهر می‌کنند؟ وقتی من ازدواج کنم آن‌کس که مقدر است به همسری او درآیم، نیمی از محبت و نیمی از غمخواری و تعهداتم را سهیم

خواهد شد؛ به‌راستی که اگر به‌سان خواهرانم تنها پدرم را دوست می‌داشتم، هرگز تن به ازدواج با احدی نمی‌دادم.
لیر: آیا دلت با آنچه می‌گویی همداستان است؟
گُردلیا: بلی. ای شهریار مهربانم.

لیر: این چنین جوان و این چنین نامهربان؟

گُردلیا: شهریار من، این چنین جوان و این چنین راستگو.

لیر: چنین باشد، پس همان راستگویی‌ات جهازت خواهد بود. سوگند به فروغ مقدس خورشید و ظلمات شب [...] که زین‌پس پیوند پدری، خویشی و هم‌خونی من با تو منقطع گردید و برای همیشه با من و قلب من بیگانه گشتی [...].

یکی از نزدیکان خیرخواه سعی می‌کند که لیر را از طرد کردن و محروم نمودن گُردلیا منع کند اما شاه چنان خشمگین و بی‌خود شده که حکم خود را پس نمی‌گیرد و آن نصیحت‌گوی را نیز تبعید می‌کند. اما دیری نمی‌گذرد که خودپسندی و ساده‌لوحی لیر، و مکر نزدیکانش، روزگار و سرنوشتی دردناک را برای او رقم می‌زند....



تو بدان فخر آوری کز ترس و بند
هر که را مردم سجودی می‌کنند
چون‌که برگردد از او آن ساجدش
نردبان خلق این ما و منی است
هر که بالاتر رود، ابله‌تر است

چاپلوست گشت مردم، روز چند
زهر اندر جان او می‌آکنند
داند او کان زهر^۴ بود و موبدش^۵
عاقبت این نردبان افتادنی است
کاستخوان او بتر خواهد شکست^۶

(۱) مثنوی مولوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰؛ (مضمون حدیثی از پیامبر اکرم (ص))

(۲) ضرب‌المثل‌های نقل‌شده در متن برگرفته‌اند از کتاب «فرهنگ ضرب‌المثل‌ها»، نوشته‌ی هنری دیویدف، ترجمه‌ی فرید جواهرکلام، نشر فرهنگ معاصر، چاپ چهارم (۱۳۹۴)، مدخل «چاپلوسی».

(۳) ملا احمد نراقی، معراج السعاده، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ص ۵۸۹

(۴) زهر: زهر فریفتگی و تکبر

(۵) موبد: احتمالاً در اینجا به معنی چیزی است که آدمی را تنها و منزوی می‌کند. (بنا به نظر کریم زمانی در شرح جامع مثنوی)

(۶) مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۷۴۵-۲۷۴۳، ۲۷۶۳ و ۲۷۶۴